

داستان درهم ریخته‌ی زیر را با گذاشتن شماره مرتب کن.

- ۲ با خیانت یکی از چهار بازرگان، باغبان بیچاره گرفتار می‌شود.
 - ۴ تا این که کودکی خردسال با او برخورد می‌کند و برای گرفتاری‌اش چاره می‌اندیشد.
 - ۱ چهار بازرگان پول خود را نزد باغبانی به امانت سپردند.
 - ۳ و مجبور می‌شود که تاوان حقّی آن بازرگان را بدهد.
 - ۵ و سرانجام باغبان با تدبیری که از کودک آموخته بود، از دست بازرگان نجات می‌یابد.
- داستان را یکبار بنویس.

۱ چهار بازرگان پول خود را نزد باغبانی به امانت سپردند.

۲ با خیانت یکی از چهار بازرگان، باغبان بیچاره گرفتار می‌شود.

۳ و مجبور می‌شود که تاوان حقّی آن بازرگان را بدهد.

۴ تا این که کودکی خردسال با او برخورد می‌کند و برای گرفتاری‌اش چاره می‌اندیشد.

۵ و سرانجام باغبان با تدبیری که از کودک آموخته بود، از دست بازرگان نجات می‌یابد.

ضرب‌المثل سخن مشهوری است که به قصه‌ای عبرت‌آموز و یا گفتاری نکته‌آموز اشاره دارد.

نکته

۱۰ با توجه به سوالات داده شده، گزینه‌ی مناسب را انتخاب کن.

الف: داستان بالا تو را به یاد کدام ضرب‌المثل می‌اندازد؟

۱ چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

۳ بالاتر از سیاهی رنگ نیست

۴ در نومییدی بسی امید هست

ب: ضرب‌المثل «دست بالای دست بسیار است»، یعنی:

۱ برای انجام کاری باید دست به دست هم بدهیم.

۲ مراقب دست‌های خود باشیم.

۳ نیرومندتر از هر موجود، موجود دیگری پیدا می‌شود.

۴ بعضی موجودات چندین دست دارند که بالای هم قرار می‌گیرند.

پ: علت اصلی غمگینی موشکا چه بود؟

۱ نمی‌توانست خدا را ببیند.

۲ توان پیدا کردن خدا را نداشت.

۳ چون خدا را ندیده بود او را نمی‌شناخت.

۴ بی‌بی، هر روز خدا را صدا می‌زد، اما جوابی نمی‌گرفت.

فارسی چهارم دبستان

در جزیره‌ی سرسبز و پرعلف، گاوی خوش خوراک زندگی می‌کرد. صبح تا شب علف صحرا را می‌خورد و چاق و فربه می‌شد ولی هنگام شب که به استراحت می‌پرداخت در فکر و غم و غصه‌ی فردا بود که آیا فردا چیزی برای خوردن پیدا خواهد کرد یا نه؟ او از این غصه، تا صبح رنج می‌برد و نمی‌خوابید و لاغر و نحیف می‌شد.

هر روز صبح، صحرا سبز و خرم می‌گشت و دوباره گاو، با اشتها به چریدن مشغول می‌شد و تا شب می‌چرید و چاق و فربه می‌شد. باز شبانگاه از ترس این که فردا علف برای خوردن پیدا نشود می‌ترسید و غصه می‌خورد. سالیان سال کار گاو همین بود. اما او هیچ وقت با خود فکر نمی‌کرد که من سال‌هاست از این علفزار می‌خورم و علف هم همیشه هست و تمام نمی‌شود. پس چرا باید غمگین باشم.

«مثنوی مولوی، دفتر پنجم»

الف: گاو چرا غمگین بود؟

(۱) فردا زنده خواهد بود یا نه؟

(۲) فردا اشتها به خوردن دارد یا نه؟

(۳) فردا چیزی برای خوردن پیدا خواهد کرد یا نه؟

(۴) فردا لاغر و نحیف است یا چاق و فربه؟

ب: کدام یک از عبارات زیر، این داستان را بهتر توصیف می‌کند؟

(۱) داستانی درباره‌ی امیدوار بودن به فردا

(۲) داستانی درباره‌ی غمناک بودن

(۳) داستانی درباره‌ی طمع و زیاده‌روی

(۴) داستانی درباره‌ی به فکر امروز بودن و غصه فردا را نخوردن

پ: برای داستان، عنوان مناسبی انتخاب کن.

ت: به نظر شما، اگر یک روز صبح گاو بلند می‌شد و می‌دید که واقعاً هیچ چیزی در صحرا برای خوردن وجود ندارد، چه می‌کرد؟



علوی

کلمه‌های زیر را بخوان و آن‌ها را به ترتیب حروف الفبا بنویس.

۱. مکتدل - لطیف - اوایل - معلوم - کوچ - طولانی - عهده - جنب و جوش - کمیاب

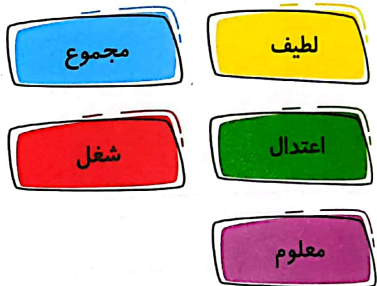
جمله‌ی درهم ریخته‌ی زیر را مرتب کن و بنویس.

.....
.....
.....



هم خانواده‌ی کلمات زیر را در جدول، مثل هم، رنگ بزن.

جامعه‌ای	لطف ز	عدل س	علوم ش	شاغل ز
معدل س	علم س	الطاف س	جمع و	تعدیل س
اشتغال ز	مشغول ز	عادل س	اجتماع و	لطیفه ز
لطاقت ز	معلم س	مشاغل ز	عالم س	مجمع و



کلمات مخالف را پیدا کن و در کنار هم بنویس.

آینده - کمیاب - دانایی - معلوم - مجهول - گذشته - نادانی - زیاد

.....

حکایت زیر را بخوان، سپس علامت نگارشی (، ؟ ، ! ،) را در جاهای خالی بگذار.

نخست وزیری از یک تیمارستان دیدن می‌کند (۱) از یک دیوانه می‌پرسد (۲) تو چه کاره بودی (۳) دیوانه جواب نمی‌دهد (۴) نخست وزیر می‌گوید (۵) می‌دانی من نخست وزیر هستم (۶) دیوانه می‌گوید (۷) بله من هم وقتی به اینجا آمدم (۸) پادشاه بودم (۹) حال می‌فهمم خودم هستم (۱۰) تو هم وقتی چند سالی اینجا بمانی (۱۱) آن وقت می‌دانی که هستی (۱۲)

با کلمه‌ی «بهار» دو جمله‌ی زیبا بنویس که اولی به (،) نیاز داشته باشد و جمله‌ی دوم نیازی به (،) نداشته باشد.

جمله (۱)	
جمله (۲)	